

بررسی مضامین مشترک در حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان

تاریخ وصول: ۹۰/۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۹/۲۵

زهرا سلیمانی*

چکیده

زندان و سروده‌های مربوط به آن، بخش وسیعی از ادبیات عرب و فارسی را به خود اختصاص داده است. شاعران آزاده از گذشته دور تا امروز در این زمینه معانی زیبا و مضامینی انسانی آفریده‌اند که مطالعه و بررسی آن خالی از لطف و فایده نیست. *ابوفراس حمدانی*، شاعر معروف قرن چهارم هجری از پیشگامان حبسیه‌سرایی در ادبیات عرب محسوب می‌شود که در طول اسارت خویش در قصایدی موسوم به «رومیات» مقوله زندان و متعلقات آن را به رشته نظم درآورده است. در ادبیات فارسی نیز قدیمی‌ترین حبسیه متعلق به مسعود سعد سلمان، شاعر نامور قرن پنجم و ششم است. در این مقاله حبسیات این دو شاعر با هدف یافتن مضامین مشترک مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: *ابوفراس حمدانی*، مسعود سعد سلمان، حبسیه، رومیات، زندان.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین-پیشوا، استادیار گروه ادبیات، ورامین،
Soleymani@iauvaramin.ac.ir
ایران.

مقدمه

«حبس» در لغت به معنای زندان است و معنای مصدری هم دارد. برجسته‌ترین چیزی که در معنای «حبس» به نظر می‌رسد، منع حرکت است. در برخی مشتقات آن معنی سختی و مشقت احساس می‌شود؛ مانند: «حُبْسَه» که توقف و تعذر کلام به هنگام سخن گفتن است؛ اما مفهوم تحقیر را ندارد. (الفراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۱۵۰)

اما در اصطلاح «حَبَس» مکانی است ویژه مجازات‌های مانع آزادی که طبق قوانین معین انجام می‌شود و علاوه بر آن، وظیفه نگهداری دستگیرشدگان منتظر تحقیق یا محاکمه و نیز محکومان به اعدام را - که منتظر اجرای حکم یا عفو هستند - به عهده دارد.

در فقه اسلامی زندان نوعی «تعزیر» به شمار می‌رود، و تعزیر به مجازاتی اطلاق می‌شود که شارع مقدس اندازه‌ای برای آن معین نکرده، برخلاف «حد» که اندازه‌اش معین است و از آنجا که نظام‌های نوین جزایی اصالت را در کیفر به زندان داده‌اند، وظیفه زندان‌ها اهمیت ویژه‌ای یافته است. (الحسینی، ۱۹۷۰: ۳)

در حقیقت زندان وسیله‌ای است برای اصلاح مجرم و حفظ مصالح جامعه، حال آن که در گذشته بیشتر افکار انتقام‌جویانه بر هدف زندان‌ها سایه گسترده بود. حتی در عصر حاضر بقایای این اندیشه تأثیرات شوم خود را بر قوانین اصلاحی زندان‌ها گذاشته و از حرکت آن در مسیر صحیح ممانعت می‌کند. از سوی دیگر گاهی زندان به طور کامل در جهت خلاف هدف خویش حرکت می‌کند و آن وقتی است که به عنوان حربه‌ای برای سرکوب انسان‌های آزاده و حق طلب و یا انتقام کشیدن از مغضوبان و مخالفان قدرتمندان مورد استفاده قرار می‌گیرد. (همان: ۴)

حسبیت یا ادبیات زندان، ناله‌های دردآلود و فریادهای تضرع‌آمیز جان‌های فرهیخته‌ای است که به دلایل مختلف سیاسی، اجتماعی و اعتقادی به دست هم‌نوعان خود از یار و دیار جدا شده‌اند و در میان دیوارهای زندان‌ها، با خواری و ذلت از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی

محروم شده‌اند؛ به همین سبب سرچشمه این نوع ادب را باید در احساسات صادقانه بشری جستجو کرد. این ویژگی، نه تنها به ادبیات زندان جذابیتی خاص بخشیده است؛ بلکه آن را فراتر از زمان و مکان، در قلب ادبیات زنده و ارزشمند انسانی قرار داده است.

اما عوامل در بند کشیدن ادیبان و شاعران که تأثیر به سزایی در روح و اندیشه ادیب در بند و به تبع در ادب وی دارد، متفاوت است؛ چرا که فرق بسیار است میان آن کس که به دلیل ارتکاب جرمی به زندان می‌رود و آن کس که به گناه ناکرده، به دلایل سیاسی و غیرسیاسی به بند کشیده می‌شود.

چنان که میان «رومیات»/بوفراس حمدانی و «حبسیات» مسعود سعد سلمان تفاوت بسیار است؛ زیرا/بوفراس امیری است دلیر که پس از جان‌فشانی‌های فراوان در جهاد با رومیان به اسارت درآمده است؛ از این رو شعرش ناله‌هایی پرسوز و گداز است که از دلی لبریز از درد و اندوه برمی‌خیزد؛ درد و اندوهی که بی‌مهری سرور، مربی و پسرعمویش آن را در جانش ریخته است؛ برخلاف مسعود سعد سلمان که به اتهام توطئه‌چینی برای براندازی حکومت، دستگیر و زندانی می‌شود؛ بنابراین بیشتر اشعاری که در زندان سروده، پوزش‌نامه‌هایی است که در آنها نهایت تلاش خویش را به کار برده است تا خود را از گناهی تبرئه کند که چه بسا در دل آن را گناه نمی‌داند؛ به همین سبب حبسیات وی شور عاطفی، صداقت و تأثیرگذاری «رومیات»/بوفراس را ندارد؛ اما به هر حال از آنجا که/بوفراس در حبسیه‌سرایی شاعری موفق و مقدم بر سعد سلمان است ناگزیر مسعود سعد سلمان در سبک و مضامین اشعار زندان خود از او تأثیر پذیرفته و بهره‌ها برده است. با این رویکرد در این مقاله، سعی شده است مضامین مشترک در حبسیات هر دو شاعر بررسی شود.

مروری بر زندگی ابوفراس حمدانی

به سال ۳۲۰ قمری در شهر منبج در نزدیکی حلب، کودکی پا به عرصه گیتی نهاد که

«حارث» نامیده شد. بعدها او «ستاره منبع» شد و به «ابوفراس» شهرت یافت؛ و این کنیه و واژه برگرفته از نام شیر، بر شجاعت و رشادت او گواهی می‌داد. ابوفراس از سلسله شیعی مذهب به نام «آل حمدان» برخاست؛ خاندان نیک‌سرشتی که با صفاتی چون کرم، سخاوت، شجاعت و فصاحت شهره‌اند؛ اما ابوفراس در سومین سال زندگی از نعمت پدر محروم شد و آغوش مهربان مادر، یگانه ملجأ و تکیه‌گاه او شد.

ابوفراس بعدها تمام توان خویش را در خدمت و اعتلای حکومت حمدانیان گذارد و به عنوان کارگزار امین و سردار دلیر سیف‌الدوله در صحنه امارت و میدان کارزار ظاهر شد. (دائرة المعارف تشیع، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۳۰). گویا او دو بار اسیر شد، که در وهله نخست با زیرکی و تهور، خود را از چنگال دشمن رهانید. اسارت دوم ابوفراس در ۳۵۱ و در اطراف منبع صورت گرفت. او روزهای اقامت در روم را با دلتنگی گذراند و همواره در اشعارش از بدی روزگار و بی‌وفایی یار و جور اغیار می‌نالید؛ خاصه آن که مرگ مادر در آن ایام، بزرگ‌ترین ضربه را بر او وارد آورد. سرانجام در سال ۳۵۵ پس از چهار سال اسارت، به همراه جمعی دیگر از اسیران مسلمان از بند رومیان رهایی یافت و به موطن خویش بازگشت. ابوفراس پی از رهایی، مدتی بر کرسی امارت شهر حمص تکیه زد و زمام امور آن خطه را به عهده گرفت. تا آن که سیف‌الدوله در سال ۳۵۶ قمری درگذشت و با مرگ او خاندان حمدانی گرفتار تندباد اختلاف و کشمکش داخلی شد و فرجام آن توطئه و قتل ابوفراس در سال ۳۵۷ بود.

دیوان شعر ابوفراس حمدانی به وسیله ابن‌خالویه، استاد ارزنده او جمع‌آوری شد و سپس به صورت زیبا تنظیم و عرضه شد. این دیوان نخست در سال ۱۸۷۳ میلادی در بیروت به زیور طبع آراسته شد و تاکنون نیز بارها تجدید چاپ شده است. (عاملی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۳۳۲ - ۲۷۳؛ بستانی، ۱۹۷۹، ج ۲: ۳۷۶ - ۳۶۳)

مروری بر زندگی مسعود سعد سلمان

مسعود سعد سلمان از نوادر ایام و افاضل انام در سال ۴۳۸ - ۴۴۰ در لاهور دیده به

جهان گشود. پدرش سعد سلمان از فضایی وقت بوده و آن طور که *ابوالفضل بیهقی* در تاریخ خود آورده وی در دستگاه محدود بن مسعود سمت استیفا داشته است. (بیهقی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۷۲۳)

آغاز شاعری مسعود سعد مصادف با سلطنت سلطان ابراهیم (۴۵۰ - ۴۹۲ هـ) بود و گویا در عهد همین پادشاه به توصیه پدرش وارد دربار شد و طولی نکشید که در دربار سلطان، اعتبار و منزلتی پیدا کرد و سلطان مسعود را که از مادحان شاهزاده *سیف‌الدوله* بود به همراه او به هندوستان فرستاد. هنوز سه سال از حکومت *سیف‌الدوله* نگذشته بود که شاهزاده به اتهام طغیان به دستور سلطان ابراهیم به همراه ندیمان و خواص دربارش دستگیر و در قلاع زندانی شد. مسعود سعد نیز به اتهام اینکه قصد پیوستن به دربار ملک‌شاه سلجوقی را داشته و *سیف‌الدوله* را نسبت به این امر تشویق کرده است، دستگیر و ده سال در زندان‌های دهک، سو و نای محبوس شد و سرانجام در سال (۴۸۹ - ۴۹۰) با پایمردی عمیدالملک عمادالدوله از زندان رهایی یافت (صفا، ۱۳۶۹، ج ۲: ۴۸۷). وقتی *بونصر پارسی* به تهمت و سعایت دشمنان به زندان افتاد و نزدیکان وی از جمله مسعود سعد گرفتار شدند، بار دیگر شاعر بی‌هیچ گناهی، مدت هشت سال در قلعه مرنج محبوس شد تا آن که در سال ۵۰۰ با شفاعت ثقه‌الملک طاهر علی مشکان مورد عفو شاه قرار گرفت و پس از آزادی به سمت کتابداری دارالکتب سلطنتی گماشته شد و سرانجام در سال ۵۱۵ دار فانی را وداع گفت. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۳۳)

از جمله آثار مسعود، دیوان اشعار وی است که توسط *سنایی غزنوی*، شاعر معاصر وی و اواخر عمر شاعر گردآوری شده است. (همان)

محمد عوفی در «لباب الالباب» آورده است که او سه دیوان داشت: یکی به تازی و یکی به پارسی و دیگری به هندی؛ اکنون تنها اثری که از شاعر در دست است دیوان پارسی اوست. (ص ۴۲۳)

مضامین مشترک حبسیات دو شاعر

تردیدی نیست که محیط و شرایط آن، تأثیری به سزا در روح و اندیشه و حتی جسم انسان دارد. بر این اساس، روشن است که زندان و شرایط خاص آن نیز پاسخ ویژه خود را می‌طلبد، و چون ادیبان و شاعران از جمله حساس‌ترین افراد جامعه بوده‌اند، بیش از دیگران در معرض عوامل محیطی قرار داشته‌اند؛ بنابراین بدیهی است که محصول ادبی دوران حبس آن‌ها با گفته‌ها و سروده‌های دیگر سال‌ها تفاوت‌های بسیار داشته باشد که بخشی از این تفاوت‌ها به «مضامین» مربوط می‌شود. مضامین ادب زندان در حقیقت داستان رنج و فریاد استغاثه انسان‌هایی است که به دست هم‌نوعان خود از یار و دیار جدا شده‌اند و در میان دیوارهای زندان‌ها به خواری و ذلت از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم شده‌اند. این ویژگی موضوعی سبب شده است که ادب زندان در قلب ادبیات زنده و ارزشمند انسانی قرار گیرد. (آباد، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

از آنجا که *بوفراس حمدانی* و *مسعود سعد سلمان* هر دو از شاعران برجسته و شاخص در حبسیه‌سرایی زبان و ادبیات خویش به شمار می‌روند در این مقاله با توجه به تقدم *بوفراس*، تحت چندین عنوان مضامین مشترک در حبسیات این دو بررسی می‌شود.

۱- دوری و یاد عزیزان

یکی از موضوعاتی که در حبسیات مطرح می‌شود دوری شاعر از عزیزان و زن و فرزند است؛ یاد خویشان و عزیزان در تنهایی قلب شاعر را به درد می‌آورد. یادآوری گذشته، همه عزیزان *بوفراس* را یک به یک بر پرده ذهن او نقش می‌کند و کوهی از اندوه بر قلبش می‌نشانند و سیل اشک از دیده وی جاری می‌سازد؛ گاه به یاد مادر اشک می‌بارد و گاه در فراق کودکان خردسالش و زمانی دیگر در غم دوری *سیف‌الدوله* و دیگر خویشان:

لَايَكُم اَذْكُرُ وَفِي اَيُّكُمْ اَفِكِرُ
 وَ كَم لِي عَلٰى بَلَدِهٖ بَكَاءٌ وَ مُسْتَعْبِرُ
 فَفِي حَلَبٍ عَدَّتِي وَ عَزِي وَ الْمَفْخِرُ
 وَ اَصْبِيهٗ كَالْفِرَاحِ اَكْبَرُ هُمْ اَصْعَرُ
 وَ قَوْمٌ اَلْفَنَاهُمْ وَ غُصْنُ الصَّبَا اَخْضَرُ
 يُخَيِّلُ لِي اَمْرَهُمْ كَاثْنَهُمْ حُضْرُ
 فَحَزْنِي لَا يَنْقُضِي وَ دَمْعِي مَا يَفْتُرُ

(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۱۰۰)

ابوفراس اشعار بسیاری در مورد مادر خود سروده است که به دلیل روانی، خلوص و شور عاطفی هر یک در جای خود زیباست. او همواره مادر را به صبر و بردباری فرا می‌خواند:

يَا اُمَّتَا هَذِهِ مَنَازِلُنَا نَتْرُكُهَا تَارَةً وَ نَنْزِلُهَا
 يَا اُمَّتَا هَذِهِ مَوَارِدُنَا نُعَلِّمُهَا تَارَةً وَ نُنْهَلُهَا

(همان: ۱۳۲)

سرانجام قضای الهی بر این قرار گرفت که پیش از آزادی شاعر، مادر چشم از جهان فرو بندد. از این رو در قصیده‌ای (همان: ۶۸ - ۶۷) سرشار از اندوه به درد، بروی گریست.

مسعود سعد سلمان نیز در فراق مادرش چنین سروده است:

در غم زال مادری که شده است از غم و درد و رنج من شیدا
 نیل کرده رخس ز سیلی غم کرده کافور دیدگان ز بکا
 چون عصا خشک و رفت نتواند در دو گام ای عجب مگر به عصا

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۴۵)

یا در غم و رنج دوری از خانواده در جای دیگری می‌گوید:

دختری خرد دارم و پسری با دو خواهر به بوم هندوستان
دختر از اشک دیده نابینا پسر از روزگار سرگردان

(همان: ۳۱۳)

۲- فخر

فخر یکی از ارکان «رومیات»/ابوفراس است و شجاعت یکی از ارکان فخر وی؛ چنان که ابوفراس به خود می‌بالد. آنگاه که کار جنگ سخت شود، او به دلاوری مشهور است؛ چرا که او فرمانده سپاهییانی است که برای حفظ پیروزی آموزش دیده‌اند. وی در سختی‌های جنگ پایدار و استوار است و گرسنگی و تشنگی را در او اثری نیست؛ از این روست که بی‌پروا به سوی مأموریت‌های پرخطر می‌شتابد (ابوفراس، ۱۹۹۳: ۶۶ - ۶۵). هرگاه اراده کند، بدون صرف وقت برای چاره اندیشی، بی‌باکانه، بر دشمن حمله می‌برد و آنقدر می‌تازد که نفس اسبش به شماره می‌افتد و آن قدر شمشیر می‌زند که بازوانش از زدن بازمی‌ماند. او برنده‌ترین شمشیرها را از سراسر دنیا گرد آورده و شجاع‌ترین سربازان جنگی را پرورده است و اسبان تیز تک بسیار برای جنگ فراهم کرده است (همان، ۵۴). تمامی زاد و توشه ابوفراس برای دفع اندوه، روح ذلت‌ناپذیر اوست و دلی قدرتمند که در همه حال همگام و یاور اوست:

عِتَادِی لِدْفَعِ الْهَمِّ نَفْسُ أَيْبِهِ وَ قَلْبُ عَلَی مَا شَتَّتْ مِنْهُ مَصَاحِبُ

(همان، ۲۳)

اما سعد سلمان در حبسیه‌های خود اظهار فضل و سخنوری می‌کند و به خودستایی و فخر می‌پردازد و مراتب فضل خود را بیان می‌دارد و آشکارا می‌گوید که اگر از زندان خلاص شود قلم و بیانش در اختیار ممدوح قرار می‌گیرد:

نَه چو من عقل را سخن سنجی نَه چو من نظم را سخندانی است

سخنم را برنده شمشیری است هنرم را فراخ میدانی است

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۸۱)

و یا حتی برای جلب رضایت و خشنودی شاه یا فرمانروا و برای رهایی از بند و زندان در ظاهر حبس و بند خود را مایه مباهات خود می‌داند و بدان افتخار می‌کند:

نیست از حمله اجل باکم نیست از بند پادشه عارم

(همان: ۲۷۸)

۳- دشمنان

فضایل و موقعیت ممتاز ابوفراس در دربار سیف/الدوله دشمنان بسیاری برای او فراهم آورده بود که اسارت وی غایت آرزوی ایشان بود؛ از این رو در تکاپو بودند تا شاید بتوانند از آزادی وی جلوگیری کنند. این اعمال از دید دوستان/ابوفراس پوشیده نمی‌ماند و اخبار آن را در روم به گوش او می‌رساندند. این اخبار جان فرسوده/ابوفراس را می‌آزرد (ابوفراس، ۱۹۹۳: ۶۰). ابوفراس دشمنان دیگری نیز داشت؛ آن‌هایی که میدان جنگ ندیده و آگاه به قوانین آن نبودند، او را متهم به خامی و فقدان دوراندیشی می‌کردند، لیکن نمی‌دانستند که برخی امور جنگ فراتر از دوراندیشی و تجربه است. هرچند که موضعی غیر از این نیز اتخاذ می‌کرد، باز هم از مذمت آنان ایمن نبود. وی در جواب بدخواهان، که سبب اسارت وی را خامی و بی‌تجربگی می‌دانستند می‌گوید:

تکائر لُوَامِي عَلَي مَا اَصَابَنِي	كَأَن لَمْ تَكُنْ اِلَّا لِأَشْتَرِي النَّوَابِئُ
يَقُولُونَ لَمْ يَنْظُرْ عَوَاقِبَ أَمْرِهِ	و مَثَلِي مَن تَجَرِي عَلَيْهِ الْعَوَاقِبُ
أَلَمْ يَعْلَمِ الدُّلَانُ أَنَّ بَنِي الْوَعَى	كَذَاكَ سَلِيبٌ بِالرَّمَا حِ و سَالِبٌ
وَ إِنَّ و رَاءَ الْحَزَمِ فِيهَا وَ دُونَهُ	مَوَاقِفُ تُنْسَى دُونَهُنَّ التَّجَارِبُ
وَ أَعْلَمُ قَوْمًا لَوْ تَتَعَمَّعَتْ دُونَهَا	لَأَجْهَضَنِي بِالذَّمِّ مِنْهُمْ عَصَابُ

(همان: ۲۳؛ مصطفوی نیا، ۱۳۸۸: ۱۰)

اما دشمنان ابوفراس تنها خودی نبودند؛ بلکه او در جبهه‌ای دیگر با رومیان مواجه بود. ابوفراس خشمگین از برخورد توهین‌آمیز دمستوک، امپراتور روم، در ایام اسارت، شکست‌هایی را که بر ایشان وارد کرده بود به یادش آورد (همان: ۱۶۱).

مسعود سعد سلمان نیز چنین از سعایت دشمنان شکوه سر داده است:

حدیث دونان بر من به ناسزا مشنو که سخت زور بماندم به طالع از بهتان
(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۳۳۲)

۴- یادآوری خدمات گذشته

از دیگر موضوعاتی که شاعر در ضمن حبسیات خود بیان می‌دارد یادآوری خدمات گذشته خود و پدرانش است و یادآور می‌شود که برای دولت و شاه چه خدمت‌ها و جان‌فشانی‌ها انجام داده و خدمات و رشادت‌های خود را در خاطر شاه تداعی می‌کند و همین امر را گواه بر وفاداری و حب خود نسبت به حاکم و حکومتش قرار می‌دهد تا دل شاه نرم شود و به پاس خدمات گذشته‌اش از سر تقصیر او بگذرد و یا برای پرداخت فدیة و آزادی‌اش از دام اسارت اقدام کند. وضعیتی که ابوفراس نیز بدان دچار بود، او در ابیاتی از جوانی خود سخن می‌گوید که در خدمت سیف‌الدوله سپری شده است:

وَهَبْتُ شَبَابِي، وَ الشَّبَابُ مَضْنَةٌ لِأَبْلَجٍ مِنْ أبنَاءِ عَمِّي أروعا

(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۱۰۸)

و نیز از جان‌فشانی‌هایش برای گروهی که از سر سفاقت چشم دیدن وی را ندارند و نهان و آشکار به سعایت او مشغول هستند (همان).

سعد سلمان نیز از خدمات گذشته‌اش چنین یاد می‌کند:

ور ز من شد گشاده گنج سخن بند بر پای من چرا باشد

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

۵- دعا

ابوفراس گاهی نیز قصاید خود را با آرزوی بقای سیف/الدوله و بقای مودت او خاتمه می‌دهد که استعطف را چون غزل، شیرین و دل‌انگیز می‌کند؛ همچون پایان این قصیده:

فلیتک تحلو و الحیاه مریره ولیتک ترضی و الأنام غضابُ
و لیت الذی بینی و بینک عامرُ و بینن العالمین خرابُ

(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۱۶)

چنان که مسعود سعد سلمان ضمن حبسیات خود در قصاید در نهایت امر دوام و بقای شاه و حکومت را آرزو می‌کند و دعا می‌کند:

همیشه بادی بر جای تای همیشه بود به جای مرکز غیرا و گنبد خضرا

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۳۷)

۶- استعطف

بر اغلب پوزش‌نامه‌ها تکلف عاطفی و ظاهرسازی سایه افکنده است؛ اما صداقت رنگ غالب استعطف/ابوفراس است و این شگفت نیست؛ چرا که موقعیت او با دیگر زندانیان متفاوت است؛ زیرا او زندانی سیف/الدوله نبود که وی را عامل عذاب و حبس خود بشمارد و محبتش نسبت به وی متزلزل شود؛ بلکه آنچه شاعر را آزرده خاطر ساخته بود، تأخیر سیف/الدوله در پرداخت فدیة آزادی وی بود و این چیزی نبود که بتواند او را از سیف/الدوله منجر کند؛ از این رو پوزش‌خواهی او از رنگ و رونقی برخوردار است، که در کمتر پوزش‌نامه‌ای نظیر آن را می‌توان یافت. (آباد، ۱۳۸۰: ۲۸۰)

عشق به سیف/الدوله، سودای سرزمین او، شام را در سر/ابوفراس افکنده است؛ که اگر به دنبال آرزوها و خواسته‌های خود بود، آن‌ها را در سرزمینی دیگر جستجو می‌کرد؛ زیرا دوست مخلص را نه اندیشه پاداش است نه خوف کیفر؛ بلکه آنچه وی را می‌ترساند جدایی

از محبوب است که *ابوفراس* طعم تلخ آن را چشیده، و سرگردانی و عقاب دوست آن را تلخ تر و جان فرساتر کرده است (*ابوفراس*، ۱۹۹۳: ۱۶). او در قصیده دیگری که سایه اندوه بر آن سنگینی می‌کند، *سیف‌الدوله* را به یاری چشمان بی‌خواب و خون‌بار خود می‌خواند؛ اما نه از این رو که مرگ او را به هراس افکنده است؛ بلکه به این سبب که دوست نمی‌دارد در غربت و به دست نصرانیان گمراه کشته شود. شاعر می‌داند که اگر در غربت اسارت بمیرد، مرگ او سرزنش همیشگی را برای *سیف‌الدوله* به ارمغان می‌آورد؛ از این رو با اشاره به دشمنان - که در صورت مرگ او نخستین سرزنشگران *سیف‌الدوله* خواهند بود - پرداخت فدیة را طلب می‌کند (همان: ۵۱).

مسعود سعد سلمان نیز در ضمن پوزش‌نامه در مقابل شاه یا فرمانروای خود کامه خود اظهار بندگی و کوچکی می‌کند تا رضایت آنان را جلب کرده، دل آنان را به رحم آورد:

شاعر آخر چه گوید و چه کند که از او فتنه و بلا باشد
گر به عیوق — رفرزاد سر شاعر آخر نه هم گدا باشد

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

و یا در جایی دیگر بعد از سوگند خوردن در بی‌گناهی خود و اظهار ندامت و پشیمانی از شاه طلب بخشش و رحمت می‌کند و چنین بیان می‌دارد که امید به بخشش و عنایت شاه دارد و امیدوار است که شاه از سر تقصیرات او بگذرد و او را مورد عنایت و لطف قرار دهد (همان: ۱۵۱) و یا در بعضی مواقع پس از ذکر مصائب و سختی‌های زندان و غم و اندوه دل به اتهام خود اشاره می‌کند و برای اثبات بی‌گناهی خود و متقاعد کردن شاه متوسل به سوگند می‌شود:

و الله که مرا پاک‌تر از آب یقین است تا بد نبوی بر من بیچاره گمانی

(همان: ۴۱۲)

و گاه شاعر برای رهایی خود از زندان برای شاه یا وزیر یا هر صاحب منصبی به استغاثه

شعر می‌سراید و بدان توسل می‌جوید (همان، ۴۰۱) و یا اشعاری دارد که در آن از ممدوح خود ستایش می‌کند و از شاه طلب بخشش و عفو دارد تا بلکه شاه با دیده لطف به او نگرد و از تقصیر وی چشم‌پوشی کند:

ای بسـزا خسروی که گنبد دوار حکم تو را بنده‌وار بسته میان است
گردون از بیم تو به جنبش تیز است ماهی از حلم تو به بار گران است
(همان: ۶۴)

۷- چرخ روزگار و قضا و قدر

اگر یأس و بدبینی سبب می‌شد که سخنوران محنت زندان را به فلک و چرخ کج مدار آن نسبت دهند، ایمان مذهبی آنان را وامی‌داشت که در ماورای جهان خاکی به جستجو برآیند و مصیبت خود را به نیروی لایزالی نسبت دهند که از سر حکمت بندگان را در حالاتی از عسر و بسر قرار می‌دهد. (آباد، ۱۳۸۰: ۲۲۶)

ابوفراس نیز مسؤولیت اسارت را از دوش خود برمی‌گیرد و بر دوش قضا و قدر می‌گذارد:

و لَافَرَسِي مُهْرٌ و لا رَبَّه غَمْرٌ اُسْرَتٌ و ما صَحْبِي بَعُزْلٍ لَدَى الْوَعْيِ
فَلَيْسَ لَهُ بَرٌّ يَّقِيهِ و لا بَحْرٌ و لَكِنْ اِذَا حُمَّ الْقَضَاءُ عَلَيَّ اِمْرِي
(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۶۶)

مسعود سعد سلمان نیز چرخ و گردون را عامل بدبختی و سیه‌روزی خود می‌داند و آن را چنین نكوهش می‌کند:

همه ساله به کینه دندان‌نیست بر من این خیره چرخ را گویی
(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۸۰)

۸- اشک

در میان شعرای حبس کشیده شرق اسلامی هیچکس چون *ابوفراس حمدانی* ما را به میهمانی اشکها و اندوهها نمی برد. اندوه او بی پایان است و اشکهایش بی انتها و بیشتر از آنچه اظهار می کند؛ اما از ترس ملامت گران باران اشکها را به مدارا می خواند و امواج اندوه را در دل مخفی می کند:

فَحْزَنِي لَا يَنْقِضِي	و دَمْعِي مَا يَفْتُرُ
و ما هذه أدمعي	و لا ذا الذي أُضْمِرُ
ولكن أداري الدموعَ	و أُسْتَرُّ ما أُسْتَرُّ
مخافه قول الوشا	هـ: مثلك لا يصبرُ

(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۱۰۰)

مسعود سعد سلمان نیز به خاطر سختی و مصایبی که بر او در زندان می گذرد اشک می ریزد و عقده دل باز می کند و در توصیف اشکهای خود چنین می گوید:

اشک راندم ز دیدگان چندان کز دل سنگ بردمید گیا

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۴۴)

۹- ضعف و بیماری

از دیگر موضوعاتی که شاعر حبسیه سرا با خیال، تصاویر زیبایی از آن خلق می کند ضعف و رنجوری و بیماری و پیری است؛ چنان که *ابوفراس* وقتی بر اثر رنج زندان و زخمی که در جنگ برداشته بود بیمار می شود، بدین گونه از بیماری خود محمل استعطاق می سازد:

هل تَعْطِفَانِ عَلَيَّ الْعَلِيلِ	لا بالأسيرِ و لا القَتِيلِ
بأنتِ تُقَلِّبُهُ الْأَكْ	فُ سَحَابَهُ اللَّيْلِ الطَّوِيلِ
يَرَعَى النُّجُومَ السَّائِرَا	تِ مِنَ الطَّلُوعِ إِلَى الْأَفُولِ

فَقَدَ الضُّيُوفَ مَكَانَهُ و بَكَاهُ أَبْنَاءَ السَّبِيلِ

(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۱۴۵)

مسعود سعد سلمان نیز با مضامین و استعارات و تشبیهات زیبا، دوران فرتوتی و رنجوری

خود را چنین بیان می‌دارد:

یک ذره نماند آتش قوت بر جای بمانده‌ام چو خاکستر
چون موی شده تن من از زاری چون نامه شده ز غم دلم در بر

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۲۳۷)

۱۰- بند و زنجیر

در گذشته دست و پای زندانیان را غل و زنجیر می‌بستند؛ به طوری که تحمل آن برای زندانی رنج‌آور و دردناک بود؛ چنان که از جمله مسائلی بود که شاعران حبسیه‌سرا از آن شکوه و شکایت بسیار کرده‌اند. از این رو/ابوفراس بر این باور است که زندان و غل و زنجیر سیمایش را دگرگون کرده است؛ تا بدان جا که به زحمت می‌توان وی را باز شناخت:

يا رَاكِبَ الخَيْلِ لَوْ بَصُرْتَ بِنَا نَحْمِلُ أَقْيَادَنَا وَ نَنْقُلُهَا
رَأَيْتَ فِي الضَّرِّ أَوْجَهَا كَرُمْتَ فَارِقَ فَيْكَ الْجَمَالَ أَجْمَلُهَا
قَدْ أَثَّرَ الدَّهْرُ فِي مَحَاسِنِهَا تَعْرِفُهَا، تَارَةً وَ تَجْهَلُهَا

(ابوفراس، ۱۹۹۳: ۱۳۴)

و یا می‌گوید: از اینکه غل و زنجیر به پایم هست، راضی باش. من وجود آنها را دردآور

نمی‌دانم؛ اگرچه آن آهن‌ها به ساق و پایم آسیب برسانند:

لَيْسَتْ تَنَالُ القَيْوُدُ مِنْ قَدَمِي ب وَ فِى اتِّبَاعِي رِضَاكَ ، أَحْمِلُهَا

(همان: ۱۳۴)

سنگینی و شکنجه حاصل از غل و زنجیر مسعود سعد سلمان را نیز به جان آورده است

و زبان او را به شکوه گشوده است:

بندهای گران تر از لنگر	که به سختی کشیده‌ام نالان
(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۲۲۵)	
بر هر دو پای حلقه کندست چون رکاب	در هر دو دست رشته بندست چون عنان
(همان: ۶۱)	
ضعیف گشته تن من ز محنت الوان	گسسته بند دو پای من از گرانی بند
(همان: ۳۴۵)	
این مار بوده آهن گشته گزنده مار	از گوشت پوره کرد مرا هر دو ساق پای
(همان: ۱۴۷)	

نتیجه

با بررسی حبسیات *ابوفراس* و *مسعود سعد سلمان*، مشخص می‌شود که حبسیات این دو شاعر شباهت زیادی به یکدیگر دارد و دارای مضامین و معانی مشترکی است که گاهی این موضوعات به طور یکسان بیان شده و گاه شیوه بیان آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارد. البته با توجه به اینکه *مسعود سعد سلمان* مدت زمان بیشتری را (۱۹ سال) نسبت به *ابوفراس* (۷ سال) در زندان به سر برده است، اشعار او از نظر کمیت نسبت به رومیات *ابوفراس* (۲۲ قصیده و ۱۱ قطعه) رجحان دارد و به همین دلیل در هر موضوع و مضمونی مصادیق بیشتری در حبسیات او یافت می‌شود و با توجه به شباهت سوابق زندگی *ابوفراس* و *مسعود* و آگاهی *مسعود* از زبان و ادب عربی به نظر می‌آید *مسعود* در سرودن حبسیات خود سرمشق خوبی برای تقلید داشته است.

کتابنامه

آباد، مرضیه. (۱۳۸۰). *حبسیه‌سرایی در ادب عربی از آغاز تا عصر حاضر*. مشهد: دانشگاه فردوسی

مشهد.

- ابوفراس حمدانی، حارث بن سعید. (۱۹۹۳). **دیوان**. شرح عباس عبدالساتر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بستانی، بطرس. (۱۹۷۹). **ادباء العرب**. بیروت: دار نظیر عبود.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). **تاریخ بیهقی**. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- الحسینی، محمود نجیب. (۱۹۷۰). **السجون اللبانیه**. بیروت: جامعه بیروت العربیه.
- دایره المعارف تشیح. (۱۳۶۶). تهران: بنیاد اسلامی طاهر.
- سعد سلمان، مسعود. (۱۳۸۴). **دیوان**. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). **زندانی نای**. تهران: سخن.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۹). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: فردوس.
- عاملی، محسن امین. (۱۴۰۳). **اعیان الشیعه**. تهران.
- صوفی، محمد. (۱۳۳۵). **لباب الالباب**. تصحیح سعید نفیسی. تهران: ابن سینا.
- الفراهیدی، الخلیل بن احمد. (۱۴۰۹). **کتاب العین**. تحقیق مهری المخزومی و ابراهیم السامراتی. بیروت: مؤسسه دار الهمجره.
- مصطفوی نیا، محمدرضی و مهدی جباری دانالویی. (۱۳۸۸). «مقایسه عناصر بلاغی - استعاره - در حبسیات خاقانی و ابوفراس». فصلنامه ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. س ۳، ش ۱۰، ۲۱۹-۲۴۲.

Bibliography

- Abad, marziyeh. (1380). Habsiyeh sarace in Arabic literature from the beginning up to now. "translation first publication. Mashhad. Ferdosi Mashhad University.
- Abooferas Hamdani, Hares-e-bn-e-saeed. 1993 poetical works. The Explanation of Abbas Abd-al-saater. Altab-e-Al-thaeth-a. Beyroot: daar Alkotob Al-elmiya.
- Bostani, petros. 1979. Adaba-Al-Arab. Beyroot: daar nazir abood.
- Beyhaghi, Abolfazl. 1381. Tarikh-e-Beyhaghi. by: khalil khatib Rahbar. Eight publication. Tehran: mahtab publication.
- Al-Hosseini, mahmood Najib. 1970. al-sojooon Al-lobnaniy-a. Beyroot: jame-ye-beryroot Al-Arabiya-a

- Daerat-al-ma'aref tashayo'o. 1366. theran: teheh Islamic institute.
- Sa'ad salman, masood. 1384. Poetical works. by: parviz Babae. first publication. Tehran: Negah publication.
- Shamisa, Siroos. 1375. Nay prisoner. First publication. Tehran: ferdos publication.
- Safa. Zabih-allah. 1369. History of literature in Iran. second publication Tehran: ferdos publication.
- Ameli, mohsen Amin. 1403. A'ayan Al-shee'a. Tehran.
- Soofi, Mohammad. 1335. Lobab Al- Albab. Corrected by : saeed Nafissi. Tehran. Ibn-e-sina.
- Al-farahidi, al. khalil-e-bn-e ahmad. 1409, Ketab-Al-ayn. Mehri Al-makhzoomi and Ibrahim Al. Samerati Research. Al-tab'a al- thaniya. Beyroot: Daar Al-hejra Institute.

Bibliography of compared Magazine

- Mostafavinia, Mohammad Razi and Mahdi Jabbari Danalooee. summer 1388. "Comparing the Rhetorics-metaphor in khaghani and Aboferas'habsiyat", Compared literature seasonal. jiroft. third year, tenth number , 219-242.